



ذیلی بر حاشیه انتقاد مقاله غلط‌های مصطلح

نوشته مرتضوی برازجانی (شماره ۴)

نوشته فاضل محقق، آقای مرتضوی برازجانی را، در رد توهمات دوست‌دانشمند آقای حکیم فر (که هنوز هم در شماره‌های مجله ادامه دارد و همچنان جای آن قلت در آن باقی است) خوانده و از مواد آن برخوردار و مستفید گردیدم و این ذیل را، در متمم آن فوائد، بر عطف نوشته ایشان، مزید گردانیدم تا ذیل و حاشیه و جزء و کل، هر دو، در دسترس ارباب ادب قرار گیرد.

در باب استعمال فعل (نمود) بجای (کرد) بیاد دارم، اولین کسی که این نغمه ناموزون را بدون سابقه‌ای در ادب فارسی و بصرف امتحان و استنباط ذوقی خود ساز کرد، **مرحوم ملك الشعرای بهار،** (رحمة الله) بود که مقاله مبسوطی، در سالهای پیشین مجله ارمغان، بمدیریت **مرحوم وحید دستگردی** (قدس سره) بچاپ رسانید و فعل (نمود) را موضوع و محصور در معنی (نمایش داد) دانست. الا اینکه در همان اوقات، یکی از شعرای فاضل معاصر، که اکنون نام ایشان را به یاد ندارم، شرح جامع و کاملی در رد این اعتقاد و اثبات اشتراك لغت در هر دو معنی، نگاشته و با استشهاد باشعاری از شعرای قرن ششم و همچنین ابیاتی از شیخ اجل و خواجسته شیراز، به نقض مستدرک ایشان (باصطلاح معروف مرحوم شمس العلماء) پرداخت. بنده نیز، بدون اینکه اینجا، بنا بکثرت استعمال، نیازی به ارائه مورد داشته باشم، همینقدر توجه میدهم که برمتتبع خبیر و ناقد بصیر در متون نظم و نثر فارسی، پوشیده

* آقای استاد سید کریم امیری فیروز کوهی، از شاعران و ادیبان طراز اول کشور.

بیست که استعمال این کلمه بمعنی (کرد) که هنوز هم بین خاص و عام در تداول و تخاطب لفظی و قلمی است، بقدری زیاد است که استشهاد به بعضی از آنها امری تفننی و غیر ضروری است. و هرگاه مواردی پیدا شود که این دو معنی مشترک، باهم قابل التباس و اشتباه بوده باشد (و در بسیاری از مواقع نیز چنین است) قرائنی صارف از یکی از دو معنی مشترک، در هر جمله و کلام وجود دارد که تخصیص در استعمال را روشن مینماید. اصلاً باید متوجه بود که بر فرض لغائی از طرف واضع. در معنی اولی در وضعی تخصیصی خود. اینقدر تحول و تبدل. بانواع مختلف. از وضع ناسوی تخصیصی یا معانی توسعی و مجازی و یا لازم معانی و بسیاری از نواقل عرف عام و عرف خاص و نواقل شرعی و علمی. در آنها راه یافته است که حساب ندارد، چندان که کمتر لغتی میتوان یافت که همچنان در وضع اولی خود ثابت و برقرار مانده باشد. البته این احوال که عارض بر هر لغت از هر زبانی است، غیر از مبحث اشتراك لغات در معانی متعدد و احیاناً متضاد است که خود بابی جداگانه دارد و دستمایه شاعر و نویسنده، در بازی با معانی و ابهام از مطالب و مقاصد گونه گون است. غرض این است که در استعمال و استفاده از لغات باید تاحدی قائل به توسع و تسامح شد تا میدان سخن. چه در نظم و چه در نثر، به تنگی و محدودیت نکشد و دست و زبان نویسنده و شاعر و گوینده و عالم. در برابر معانی نفسانی بازو گشاده باشد. جایی که مانند سعدی، مرد عرصه فصاحت و بلاغت، حرف را با زاء سخن گرفته و در شعر آورده باشد، دیگر بحث از (صحبت) و غلط شمردن آن در معنی گفتگو و محاوره، آنهم در حالی که گفتگو لازم صحبت و مصاحبت است، مورد ندارد ...

در باب کلماتی، امثال، تلفوناً و تلگرافاً که در اصل از زبان خارجی گرفته شده است. عربی زبانان امروز با کلمات اعجمی، بقول خودشان یعنی غیر عربی، همین کار را میکنند و پس از اینکه حروف آنها را ملائم با تلفظ خود کردند، تنوینی بهمین صورت بر آنها اضافه مینمایند و حکم بجواز آنها در کتب درسی مستحدث خود میدهند. حال اگر ما نیز به تبعیت از آنان، یعنی ملاحظه قواعد عربیت چنین الفاظی را بیاوریم کار خطائی نکرده ایم و منعی از جهت مماثلت و پیروی نداریم مگر اینکه آن کلمات اصلاً فارسی باشد و تنوین در آن بی قاعده و غیر لازم، امثال ترکیباتی از نوع، جانا و نژاداً و ناچاراً که اکنون سخت بین ما رواج یافته و حتی زبانزد رجال سیاسی ما نیز هست و تردیدی نیست که اغلاطی فاحش است و باید از آن احتراز جست.

در مورد (خواستهم)، باز بیاد دارم که مرحوم عباس اقبال طاب ثراه آنرا بمعنی مصطلح امروزی غلط میدانست و مانند آقای حکیم فر، اصرار داشت که این استعمال مستحدث و غلط و معنی منحصر در همان معنی متاع است که سابقه ای قدیم دارد.

بنظر بنده، علت این قرع سمع در فضلا، از این جهت است که اولاً کلمه (خواستهم) منصرف است به شیء معین مورد خواست و نظر، که باین اعتبار، آن شیء مورد نظر، گذشته از معنی مفعولی دارای یکنوع تعیین و تحقق خارجی نیز میباشد (غرض از

يك نوع با ملاحظه اسم معنی است) که در حقیقت آنرا از معنی مفعولی بوجود متحقق قابل اشاره تبدیل مینماید. و این درست همان معنی منظوی در (خواستہ) بمعنی متاع است که در انسباق بدوی متبادر بفهم و ملائم بذوق مینماید، و ثانیاً ما عادت کرده ایم که غالباً مصدر یا اسم مصدر را (چنانکه در مصدر عربی و مصدر و اسم مصدر فارسی قاعده شایع نیز چنین است) بجای اسم مفعول یا اسم فاعل (و در این مورد بجای اسم مفعول) استعمال کنیم. مثلاً در همین مورد بگوییم «خواهش ما این است» یا «خواست ما چنین است» که این عادت نیز یکی از دلائل عدم انس، با آوردن (خواستہ) بجای خواست است ... اما اگر بنا را به توسع در لغات بگذاریم و یا در نظم و نثر قدما بیشتر تفحص نماییم. می بینیم که کلمه (خواستہ) . بهمین معنی متداول امروزی بکار رفته و مجوزی برای منع از آن در دست نیست. چنانکه حکیم نظامی فرموده است :

یافت شبی چون سحر آراسته خواسته هائی بدعا خواسته

و پیداست که خواسته دوم بقرینه خواسته اول (که آنرا هم میتوان مشترك بین معنی متاع یا هر چیز دیگر مورد خواست دانست) بمعنی خواسته شده استعمال گردیده و دلیل بر صحت آن است. و هر چند کلمه خواسته بیک اعتبار، متعلقی مقدم دارد که عبارت است از لفظ (دعا) و شاید در بادی نظر، همین تعلق و اختصاص از صرافت لفظ در معنی مفعولی آن بکاهد و ذهن را بشیء متحقق در خارج انصراف دهد. با اینهمه نمیتواند نافی صحت استعمال کلمه در معنی مفعولی آن نیز بوده باشد ...

درباره اولیتر بحث مفصل مورد ندارد؛ الا اینکه باید دانست سابقه این ترکیب به قبل از شیخ اجل میرسد و بزرگانی امثال مسعود سعد (و با احتمال اصابت حافظه) امام خاقانی آنرا در شعر خود وارد کرده و محققانی مانند امام شمس قیس رازی در مورد آن نظر داده و جای هیچگونه شبهه ای در صحت آن باقی نگذاشته اند ...

و اما اینکه محشی محقق. ترکیب (نه، خیر) را جائز شمرده و از لفظ خیر. تعبیر به نوعی از عطف بیان برای انفی در لفظ (نه) کرده اند بنظر بنده خالی از مسامحه ای نیست زیرا لفظ (خیر) بنا به عطف بیان بودن، حاوی توضیحی برای متبوع خود (که البته مراد، نفی مستتر در مجموع موضوع است نه حرف (نه) که اصلاً قابلیت متبوعیت و عطف بیان ندارد) نیست تا مفهوم عطف بیان بر آن صادق آید؛ بنابراین بانسلیم به قول اول ایشان در مورد این ترکیب و قبول صحت آن، اعتقاد بنده بر این است که لفظ (خیر) استدر اکی است از حرف (نه) و نفی سؤال مراد و مقصود مخاطب، باین نحو که گوینده (نه) پس از جواب منفی بسائل و احتمال ناخوشایندی در طبع او از این جواب. فوراً استدراک کرده و اضافه میکند که (خیر) یعنی: ان شاء الله این نفی ورد بخیر شما است و نگران آن نباشید؛ منتهی حرف (است) که رابط جمله است بنا به تعجیل در محاوره ساقط و (خیر) به تنهایی تلفظ میشود، گاهی نیز شنیده شده است که افراد تمام جمله را بلفظ آورده و گفته اند «نه، خیر است» .